

ارزش شاهنامه در گزارش رویدادهای پس از نبرد انطاکیه

فرزین غفوری*

چکیده: در سال ۵۴۰ م جنگ سرنوشت‌سازی میان ایران و روم درگرفت که افزون بر منابع تاریخی، روایتی از آن در شاهنامه نیز بازتاب یافته است. مقاله پیشین به بررسی علت وقوع این جنگ و گزارش شاهنامه از رویدادهای آن اختصاص داشت. اکنون به بررسی رخداد‌های پس از تسخیر انطاکیه می‌پردازیم که مهمترین آنها عبارتند از: رویدادهایی که در انطاکیه پس از آشکار شدن نشانه‌های پیروزی ایرانیان رخ داد، سرنوشت اسیران انطاکیه، ساخت شهر زیب خسرو، بازیابی نمایندگان روم به پیشگاه خسرو انوشیروان، پیمان موقت صلح و تعهد روم به پرداخت غرامتی سنگین و سالانه به ایران. آیا ارزش گزارش شاهنامه درباره این جنگ، در بخش رویدادهای پس از تسخیر انطاکیه نیز تداوم می‌یابد؟

کلیدواژه: فردوسی، تاریخ و شاهنامه، ساسانیان، جنگ‌های ایران و روم، انطاکیه، فالینیوس، مگاس، مهراس، شیروی بهرام.

در سال ۵۴۰ میلادی جنگ سرنوشت‌سازی میان ایران و روم درگرفت که به پیروزی بزرگ ایرانیان انجامید. علل متعددی برای شعله‌ور شدن آتش این جنگ در منابع تاریخی به چشم می‌خورد که مهمترین آنها عبارتند از: حمله غسانی‌ها (متحد

روم) به لخمی‌ها و حیره (متحد ایران)، شکایت منذر - امیر حیره - به انوشیروان، پیشنهاد همراه با رشوه امپراطور روم به منذر برای همدستی ضد ایران، کوشش امپراطور در تحریک قبایل هون برای حمله به ایران (این موارد از سوی ایرانیان به معنای نقض پیمان صلح ایران و روم تلقی و اعلام گردید)، درخواست کمک مردم ارمنستان روم از ایران، درخواست کمک قبایل گت از ایران در برابر حمله روم، سرانجام ارزیابی انوشیروان از افزایش قدرت روم و خطر از سرگیری سیاست تهاجمی و توسعه طلبانه‌اش نسبت به ایران. این دلایل همراه با گزارش شاهنامه از این جنگ، بیشتر مورد بررسی قرار گرفت.^۱ در این فرصت به بررسی رویدادهای پس از تسخیر انطاکیه و بویژه به ارزیابی گزارش شاهنامه از این مقطع تاریخی می‌پردازیم.

در حالی که پیروزی نیروهای ایرانی در این نبرد آشکار و قطعی شده بود، رخدادهایی چند به وقوع پیوست که موزخ بیزانسی کوشیده است از آنها برای تحت‌الشعاع قرار دادن پیروزی عظیم ایرانیان سود جوید:

الف) پروکوپوس ابتدا می‌کوشد به طرز ساده‌انگارانه‌ای توقف سپاه ایران، روی برج و باروی شهر و عدم حمله به مردم و پادگان در حال گریز را به هر چیزی عاری از ملاحظات جوانمردانه ایرانیان و یا فقدان دستور خسرو انوشیروان یا حتی به دستور او اما از روی ترس (!) نسبت دهد.^۲ همچنین احتمال داده که توقف سربازان روی برج و باروی شهر به دلیل ترس (!) از احتمال کمین دشمن در صخره‌ها و ناهمواری‌های سمت داخلی پای باروی شهر باشد.^۳

مسئلاً ایرانیان می‌خواستند به حکم خرد از درگیری بیشتر اجتناب ورزند تا با تلفات کمتری شهر را به تصرف درآورند و به طور طبیعی تمایل داشتند سربازان رومی هرچه زودتر، همان‌گونه که گریز خود را در لابلای مردم آغاز نموده بودند، آن را به

۱. غفوری، فرزین، س ۷، ش ۱، ص ۱۴۵-۱۴۶. ۲. پروکوپوس، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. همان، ص ۱۴۴.

پایان برند. اما ادعای پروکوپيوس مبنی بر توقّف «بدون دستور» سربازان ایرانی روی برج و باروی شهر غیرممکن است، چراکه خود پروکوپيوس به حضور شخص خسرو انوشیروان در هنگامه نبرد و تصرف برج و باروی شهر دوشادوش سربازان ایرانی اذعان نموده است^۱، همچنین در جای دیگری از گزارش او معلوم می‌شود که خسرو انوشیروان همراه سربازان خود از یکی از نردبان‌های قلعه‌گیری، برفراز باروی شهر صعود نموده و مقر فرماندهی خود را در یکی از برج‌های آن قرار داده است.^۲ به این ترتیب چگونه ممکن است سربازان ایرانی بدون دستور و خودسرانه حمله را متوقّف نموده باشند؟ انفعال سربازان در جنگ‌ها، تنها در فقدان فرمانده و از موضع ضعف امکان پیشامد دارد، حال آنکه ایرانیان در این زمان با تصرف تنها دیواره دفاعی شهر، در بهترین و برترین شرایط جنگی قرار نیز قرار داشتند.

ضمناً پروکوپيوس در اینجا افزوده است «برای انجام این منظور [تسریع در گریزاندن رومیان] به سپاهیان خویش [انوشیروان] فرمان داد که [از فراز برج و باروی شهر] به اشارت دست و تهدید اسلحه رومیان را بگریزانند»^۳ حقیقت این است که اهالی شهر و سربازان آنقدر به هیجان آمده بودند و «در کمال بی‌نظمی» می‌گریختند که تکاپوی سربازان و افزایش نیروهای ایرانی بر روی دیواره دفاعی شهر بر شدت هیجان و گریزشان دو چندان می‌افزود. به هر حال از این سخن پروکوپيوس به وضوح برمی‌آید که سربازان ایرانی حمله را مسلماً به دستور سلسله مراتب فرماندهی متوقّف نموده بودند.

ب) پروکوپيوس جای جای از واژه ترس برای توصیف اقدامات ایرانیان و کمرنگ جلوه دادن تاکتیک‌ها و مقاصد نظامی ایشان استفاده نموده است. صد البته حزم و احتیاط در هر مرحله از جنگ و حتی در آستانه پیروزی، کاری خردمندانه و مقوله‌ای

۱. پروکوپيوس، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۵.

۳. همان، همانجا.

جدا از ترس است و صد البته هیچ‌گاه «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد»^۱ اما باید به راستی و انصاف بیفزاییم که هول‌انگیزترین کاری که در این گونه جنگ‌ها پیش می‌آید، حمله به پای برج و باروی یک دژ یا شهر است، آن هم نه تنها برای محاصره بلکه به قصد بالا رفتن و تصرفش، در حالی که از فراز آن، مدافعانش نه تنها بارانی از پیکان و زوپین می‌باریدند، بلکه سنگ‌های بزرگ و کوچک و نیز آب جوشان و قیرگدازان بر سر حمله‌وران فرو می‌ریختند. مسلماً با تجسم این وضع موی بر اندام هر کس راست می‌شود. به راستی که جنگاوران ایرانی سری نترس داشتند. بنابراین پس از حمله بی‌محابای ایشان و کامیابی در صعود و تصرف برج و باروی بزرگترین و ثروتمندترین شهر امپراتوری روم شرقی، دیگر کدامین کار دشوارتری باقی مانده بود که به زعم پروکوپیوس از ترس آن سربازان ایرانی اندیشناک باشند و از انجامش فرو بمانند؟^۲

ج) ادعای دیگر پروکوپیوس که سزاوار بازنگری اشد، اظهارات ناگهانی و ناشیانه‌اش در نسبت دادن ارتکاب قتل‌عام در انطاکیه به ایرانیان است. این ادعا به مصداق آنکه دروغگو حافظه ندارد، مشحون از نکات متناقض و سهل‌انگارانه است، به طوری که تنها با استفاده و استناد به نوشته‌های خود او می‌توان بی‌پایگی و نادرستی آن را اثبات نمود:

۱. پروکوپیوس نوشته است که هنگام قطعی شدن پیروزی ایرانیان، بسیاری از مردم

۱. به فرموده سعدی: دانی که چه گفت زال با رستم گرد / دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

۲. فردوسی شدت حمله ایرانیان و اتحاد آنان را در نبرد با اشاره به سه روز محاصره شهر و مذاکره نافرجام، با ایجازی تمام، چنین وصف نموده است:

بدان تا نباشد به بیداد جنگ (۶۶۳)

سه روز اندر آن شاه را شد درنگ

دلیران ایران گروهاگروه (۶۶۴)

چهارم سپاه اندر آمد چو کوه

فردوسی، ابوالقاسم، دفتر هفتم، بخش پادشاهی انوشیروان. از این پس شماره هر بیت در پایان آن و با ارجاع به همین منبع درج می‌گردد.

انطاکیه به همراه سربازان رومی از شهر گریختند و اعتراف کرده این فرار از تنها دروازه‌ای که خود ایرانیان به قصد گریزاندن رومیان باز گذاشته بودند، صورت گرفته است.^۱ بدین ترتیب مشخص می‌شود که سربازان ایرانی قصد یا دستوری مبنی بر رویارویی با مردم نداشتند.

۲. پروکوپوس درباره جزئیات قتل عام هیچ توضیحی ارائه نداده، اما درباره آغاز گریز رومی‌ها نوشته که پس از فشار و چیرگی ایرانیان بر مدافعان و هنگامی که دیگر شکست قطعی می‌نمود، سربازان زبردست دو تن از سرداران روم به نام‌های تئوکتستوس و مولاتزس^۲، خبر دروغینی انتشار دادند که بوزس با سپاه بزرگی به بیرون شهر آمده و رومیان را فرا خوانده(!؟) تا به او بپیوندند و با هم به دفع دشمن بپردازند.^۳ باقی ماجرا از قلم خود پروکوپوس خواندنی است:

به شنیدن این خبر ساختگی گروه بسیاری از مردان و زنان با بچه‌های خود به سوی دروازه‌ها هجوم آوردند و چون راه تنگ بود، اسبان رم می‌کردند و مردم به روی هم بر زمین می‌افتادند.^۴

پروکوپوس در دنباله این افتضاح که خود رومیان مسبب تمام و کمال آن بودند، نوشته که در شتاب برای خروج از شهر سربازان رومی نیز «بی‌محابا و به تندی از روی افتادگان اسب می‌تاختند. بدین ترتیب گروه بسیاری از مردم شهر [به دست خود رومی‌ها] در آستانه دروازه‌ها به هلاکت رسیدند.^۵ در این هنگامه، ایرانیان که برج و باروی شهر را به تصرف خود درآورده بودند، به حمله خود ادامه ندادند. اگر ادامه می‌دادند مسلم بدانید در این وضع کاری از دست رومی‌ها برنمی‌آمد و تنها بر عمق

۱. پروکوپوس، ص ۱۲۵.

2. Theoctistus- Molatzes.

۴. همان، همانجا.

۳. پروکوپوس، ص ۱۴۴.

۵. همان، همانجا.

فاجعه افزوده می‌شد.

۳. در این موقع خود انوشیروان نیز در یکی از برج‌ها مستقر شده بود.^۱ کسری نمایندگان شهر را احضار نمود تا با آنها سخنی بگوید. در این حال بر اثر سابقه عفو و بخشایش انوشیروان، یکی از افسران ایرانی از این وضعیت (دستور توقف حمله و اقدام به مذاکره) خشمگین می‌شود و «به تصور آنکه شاهنشاه می‌خواهد پیمان صلحی با مردم شهر ببندد»^۲، به سوی انوشیروان رفته اعتراض می‌کند و اهانت‌ها و تمسخرهای رومیان را نسبت به شاه و خون‌هایی که از سربازان ایرانی ریخته شده و توهین‌ها و خسارت‌هایی را که بر ایرانیان از اهالی انطاکیه وارد آمده، یادآوری می‌کند و می‌گوید:

با این حال تو باز می‌خواهی درباره آنان رحمت آوری و آنان را ببخشایی در صورتی که ایشان

خود برین کار راضی نیستند و از تو درخواستی درباره اهالی و بخشایش خویش ننموده‌اند.^۳

۴. یک حقیقت مهم تاریخی به طور کلی وجود دارد و آن اینکه در بلوای قتل عام، احضار نمایندگان مردم یک شهر و انعقاد مذاکره غیر ممکن است. به عبارت دیگر شرایط دو رخداد فوق، شرایطی نیست که همزمان بتواند رخ دهد.

۵. بر فرض محال که این هر دو همزمان رخ داده باشند، نخستین درخواستی که هیئت مذاکره کننده در چنین شرایطی باید مطرح کند و همه کوشش خود را به تحقق آن معطوف سازد، درخواست توقف قتل و کشتار است. اما پروکوپئوس به هیچ عنوان در ضمن سخن از محتوای مذاکره، چنین درخواستی را از سوی نمایندگان روم نقل نکرده^۴ ولی مثلاً آورده که از شاه خواهش کردند که به کلیسای شهر آسیب نرسد^۵ و

۱. پروکوپئوس، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ص ۱۴۶-۱۴۵.

۳. همان، همانجا.

۴. همان، ص ص ۱۴۹-۱۵۲.

۵. همان، ص ص ۱۴۸-۱۴۹.

این خواهش پذیرفته شد و حتی عده‌ای از سربازان ایرانی مأمور حفاظت از آن شدند.^۱ اگر سربازان ایرانی قصد قتل عام داشتند، هیچ فرصتی بهتر از همان افتضاح به بار آمده به دست خود رومی‌ها (نک. بند ۲) نبود که رومیان را در حال گنجی و سرآسیمگی در آستانه دروازه‌هایی که برای گریز یا پیوستن به سپاه دروغین بوزس، به دست خود گشوده بودند قتل عام کنند و از فراز برج و بارو نیز بی‌درنگ به داخل شهر فرود آمده، از دو جبهه به رومیان حمله برند. پروکوپئوس این مورد اخیر را به زعم خود چنین توجیه کرده که پس از صعود بر برج و بارو سربازان ایرانی ترسیدند که به داخل شهر وارد شوند. در بالا کذب این ادعا روشن شد (نک. بند ب).

اما نکته پس مهم دیگری در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر بر فرض نیروهای

۱. همان، ص ۱۴۹-۱۵۰، این مطلب را پروکوپئوس در ضمن ایراد اتهام دیگری به ایرانیان مطرح نموده است، بدین شرح که ادعا می‌کند پس از تصرف انطاکیه، ایرانیان عمداً آن را به آتش کشیدند. جالب اینکه سپس او کوشیده است توجیه نماید چرا بخش مهمی از شهر گرفتار شعله‌ها نگشت. در حالی که او ادعا دارد آتش سوزی در شهر عمدی بود. در ادامه افزوده است به علت فاصله محله‌ها آتش به منطقه‌ای از شهر سرایت نکرد و خانه‌های آن ناحیه سالم ماند. اگر عمدی برای سوزاندن شهر در کار بود، توجیه مذکور به هیچ وجه نمی‌تواند از پس «تعمد عامل انسانی» برآید و در مقابل آن بازدارنده باشد. چه اگر آنگونه که نوشته به دستور انوشیروان این کار صورت گرفت مسلماً این قسمت مهم شهر نیز از آتش آسان افروز بی‌نصیب نمی‌ماند. به نظر می‌رسد باز هم مورخ بیزانسی خواسته است مانند اتهام قتل عام و با توشل به سبک تراژدی پیروزی قاطع ایران در این نبرد را مخدوش جلوه دهد. نباید از نظر دور داشت که مانند همه جنگ‌های باستان در مقابل رومی‌ها که از فراز باروی شهر بر سر ایرانیان آب جوش و قیر گداخته فرو می‌ریختند، کمانداران ایرانی نیز نوک پیکان‌های خویش را شعله‌ور می‌ساختند تا بر آسیب‌تر بر سر دشمن فرود آیند. در این کشاکش، شهری که در محاصره بود دچار آتش سوزیهای پراکنده می‌شد و در صورت کوچکترین کوتاهی در خاموش کردن شعله‌های پراکنده، آتش سوزی گسترش می‌یافت. بدینسان با توجه به ضعف توجیه پروکوپئوس، منطقی است که وقوع آتش سوزی را نه به زعم او پس از تصرف شهر بلکه در گیرودار نبرد بدانیم.

ایرانی در هراس بودند که از روی برج و بارو به داخل شهر فرود آیند و برای همین در آنجا متوقف شدند و نیز اگر بر فرض قصد قتل عامی در کار بود، کمانداران ایرانی آنگونه که در آغاز همین جنگ، کارزارشان را پروکوپئوس چنین توصیف کرده که تیرهایشان «هوا را تیره و تار»^۱ کرده بود و «پیکان‌هایشان مانند تگرگ به هر جا می‌بارید»^۲ چرا در اینجا و این بار از بهترین و مشرف‌ترین موقعیت نسبت به درون شهر، به سوی مردم و سربازان رومی تیراندازی نکردند در حالی که این هنگام برخلاف آغاز نبرد، این ایرانی‌ها بودند که بر فراز برج و بارو قرار داشتند و به راحتی می‌توانستند از این مکان مرتفع و مشرف بر شهر، رومیان پایین دست را بویژه بر اثر آشفته‌گیشان در وضعیتی حتی آسان‌تر از شکارگاه و مسابقه تیراندازی از پای درآورند. اینجاست که قطعاً معلوم می‌شود نه تنها قصد قتل عامی در کار نبوده، بلکه بر عکس، ایرانیان عمداً و آگاهانه از کشتار مردم اجتناب ورزیده‌اند و اینکه دستور توقف سپاه ایران روی برج و باروی شهر متضمن نوعی آتش بس یک طرفه و تصمیمی از موضع قدرت بوده است.

۷. نکته مهم دیگری که در خور توجه است این است که بنا به اعتراف پروکوپئوس، پس از تصرف باروی شهر به دست سربازان ایرانی طولی نمی‌کشد که «سربازان رومی همراه سرداران خود به شتاب از دروازه‌ای که به طرف یکی از روستاها موسوم به «داغن» باز می‌شد، بیرون رفتند و گروهی از مردم شهر با آنان همراه شدند [موج دوم گریز] زیرا ایرانی‌ها دروازه‌های دیگر را به تصرف درآورده و تنها این یکی را برای فرار مردم باز گذاشته بودند»^۳ اینجاست که آشکار می‌شود اگر قرار بر قتل عام بود سوار نظام سبک اسلحه و سنگین اسلحه ایران که از دوره اشکانی از شهرت جهانی برخوردار بود و تا آن لحظه در کار قلعه‌گیری شرکت نداشت، می‌توانست تازه نفس و برق‌آسا بر سر مردم و سربازانی که از دروازه داغن می‌گریختند نازل شود و آنها را به

۱. همان، همانجا.

۲. پروکوپئوس، ص ۱۲۳.

۳. همان، ص ۱۴۵.

معنی واقعی کلمه قلع و قمع نماید. اما سوار نظام ایران نیز مانند کمانداران چنین نکرد و دستور توقف حمله را رعایت نمود. پروکوپیوس به هیچ وجه درگیری، کشتار یا قتل عامی را در بیرون شهر گزارش نکرده است.

۸. پروکوپیوس نوشته است پس از گریز سربازان رومی عده‌ای از جوانان شهر دسته‌هایی تشکیل داده در برابر سربازان ایرانی مقاومت کردند.^۱ اما به وضوح می‌کوشد در غیبت لژیون‌های رومی که با بی‌آبرویی در لابلای مردم از شهر گریخته بودند، به زد و خوردهای پراکنده افراد غیرنظامی آب و تاب بدهد.^۲

سرانجام هنگامی که نیروهای ایرانی بر این مقاومت‌های جسته گریخته چیرگی می‌یابند، باز هم با اصطلاح قتل عام سعی دارد پیروزی ایرانیان را کم‌رنگ نماید.^۳ اما همانگونه که اثبات شد نیروهای ایرانی به هیچ وجه دستوری برای قتل عام نداشتند و گامی برای انجام چنین کاری برنداشتند و گرنه در موقعیت‌های بسیار بهتری (همچنان‌که گفته شد وارد عمل نشدن و عملیات نکردن سوار نظام و کمانداران ایرانی در حالی‌که کاملاً در موضع قدرت قرار داشتند) امکان بیشتری برای وقوع قتل عام وجود داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«زیب خسرو»

تقریباً همه گزارش‌های تاریخی در پایان شرح خود از این جنگ به ساخته شدن شهری مشابه انطاکیه، در نزدیکی تیسفون و به منظور سکونت اسیران انطاکیه اشاره

۱. پروکوپیوس. ص ۱۴۵.

۲. هر زمان که فرصتی یافته از این کار در کتابش خودداری ننموده و در نمونه‌ای دیگر راست یا دروغ به غرق شدن دو زن در رودخانه اورنت (رودخانه شهر انطاکیه) آب و تابی رماتیک و لحنی مغرضانه داده است (نک.

۳. همان، ص ۱۴۶.

همان، ص ۱۴۶).

نموده‌اند.^۱ شاهنامه در بیان علت تأسیس این شهر توضیح می‌دهد که انوشیروان پس از فتح انطاکیه در آن به گردش پرداخت و از خرّمی و آبادانی آنجا بسیار شاد شد و از همین رو به این اندیشه افتاد که از روی نقشه انطاکیه شهری در ایران بسازد.^۲ حکیم توس در دنباله سخن، از نام‌گذاری شهر توسط بزرگان ایران یاد نموده و نام شهر را «زیب خسرو» نوشته است.^۳ در هیچ یک از منابع دیگر برای یاد کرد از این شهر، واژه «خسرو زیب» به کار برده نشده است. بیشتر منابع تاریخی نام این شهر را «رومیّه»^۴ نوشته‌اند. اما نام اصلی آن که در دوره ساسانی، نام رسمی و دولتی آن به شمار می‌رفته است، «ویه - آنتیوخ - خسرو» بود^۵ و ظاهراً چنین معنایی تداعی می‌نمود: «شهر خسرو بهتر از انطاکیه».^۶

در برابر این نام رسمی و دولتی، مرحوم مشکور نام رومیکان یا رومگان یا رومیّه را

۱. برای نمونه نک. طبری، محمد. ج ۲، ص ۷۰۱.
۲. بگردید برگرد آن شهر شاه
زیب ساغ و میدان و آب روان
یکی شهر فرمود نوسین روان
۳. به کردار انطاکیه چون چراغ
بزرگان روشن دل و شادگام
۴. برای نمونه نک. طبری، محمد. ج ۲، ص ۷۰۱.
۵. کریستن سن. ص ۲۷۷؛ این نام را سبتوس به صورت (Weh- andz(at)joq-chosro) آورده (به نقل از نولدکه. ص ۱۹۵)؛ پروکوپوس صرفاً نوشته است «انطاکیه خسرو» (پروکوپوس. ص ۱۶۴) و واضح است که نخواست لفظ «ویه» یا «وه» را که در آغاز این عبارت کنایه‌ای تاریخی برای رومیان و اشاره‌ای به شکست فاحش آنان در از دست دادن انطاکیه اصلی بوده است، ذکر کند. اصولاً یکی از اهداف شاهنشاهان ساسانی از ساخت چنین شهرهایی این بود که پژواک پیروزی خود را در جهان باستان جاویدان کنند.
۶. ویتتر، انگلبرت و دیگناس، پاتنه. ص ۹۰.

نام غیررسمی و رایج در میان مردم برشمرده‌اند.^۱ طبری در یک جا نام این شهر را رومگان^۲ و در جای دیگر که به طور مستقیم به شرح رویدادهای این جنگ می‌پرداخته، «رومیة» نوشته است.^۳ ابن قتیبه نیز رومیة را شهری دانسته که برای سکونت اسیران انطاکیه در نزدیک مدائن و مطابق نقشه انطاکیه ساخته شد.^۴ مسعودی در کتاب خود که مانند کتاب‌های بالا اصل آن به عربی است، درباره این رویداد تاریخی از ساخت شهری به نام رومیة سخن به میان آورده است.^۵ با آنکه فارسنامه ابن بلخی به نثر فارسی می‌باشد اما در این بخش صرفاً از لفظ رومیة در اشاره به نام این شهر بهره گرفته است.^۶

از سوی دیگر حمزة اصفهانی که کتابش را به عربی نوشته است، از معدود نویسندگانی است که در کتاب خود صورتی بسیار نزدیک به نام اصلی و رسمی شهر را بازتاب داده است؛ «به از اندیو خسرو».^۷ آشکار است و به ویژه وجود حرف «از» و «به» نشان می‌دهد که این اصطلاح نتیجه کوششی برای ترجمان نام اصلی از پهلوی ساسانی به فارسی دری می‌باشد. همچنین لفظ «اندیو» تبدیل و تخفیفی از «آنتیوک» یا همان انطاکیه است. ترجمه آن از پهلوی به فارسی دری افزون بر تخفیف و حذف حرف آخر، از یک تغییر معمول نیز پیروی نموده؛ آنچنانکه حرف «ت» در واژه‌های پهلوی عموماً به حرف «د» در فارسی دری تبدیل شده است.^۸ همچنین نویسنده گمنام مجمل‌التواریخ

۱. مشکور، محتدجواد. ص ۸۷۷

۲. طبری، محتد. ج ۲، ص ۵۸۴؛ رومقان (معرب رومکان یا رومیکان).

۳. طبری، محتد. ص ۷۰۱. ۴. ابن قتیبه الذینوری. ص ۳۷۰.

۵. مسعودی، ابوالحسن علی. ج ۱، ص ۲۶۰. ۶. ابن بلخی. ص ۹۴.

۷. حمزة اصفهانی. ص ۵۵.

۸. ملک‌الشعرا بهار. ج ۱، ص ۲۰۸-۲۲۱. جدول تبدیل حروف از واژگان پهلوی به فارسی دری (ص ۲۱۰؛

پرورتن؛ پروردن - فریتون؛ فریدون).

(به نثر فارسی) لفظی همانند را در کتاب خویش آورده است: «به [از] اندیو خسروه»^۱ کتاب *نهایة الأرب* هر چند به عربی نگاشته شده، اما کوشش‌هایی را برای ترجمه اصل پهلوی به فارسی دری در خود بازتاب داده است. در نسخه‌ای که مرحوم دانش‌پژوه آن را اساس تصحیح ارزشمند خود از این کتاب قرار داده‌اند، این نام به صورت «بهاوند خسرو» درج گردیده است.^۲ نکته جالب توجه وجود «وند» در این عبارت است که با «الف» میانوند به «به» چسبیده و به اصطلاح سرهم‌نویسی شده است. مصححان محترم کتاب *تجارب الامم فی اخبار العرب و العجم* که ترجمه‌ای تلخیصی و قدیمی از *نهایة الأرب* است، پرسشی را مطرح نموده‌اند و آن اینکه چگونه اصل *نهایة الأرب* از خزانه خلافت عباسی به دست اتابکان فارس و لرستان افتاد و در این ناحیه به فارسی ترجمه شد؟^۳ با توجه به اینکه پسوند «وند» در این منطقه از ایران پرکاربرد بوده است، می‌توان به پرسش فوق این پرسش را نیز افزود که آیا اصطلاح «بهاوند خسرو» تصحیفی ناشی از استنساخ‌های *نهایة الأرب* در این منطقه از ایران نبوده است؟ به نظر می‌رسد که کاتب بر اثر سرهم‌نویسی سلف خود که «به» را به «اندیو» چسبانده است، از «بهاندیو» سردر نیاورده و ترجیح داده آن را تبدیل به «بهاوند» نماید. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از سوی دیگر نام شهر مذکور در نسخه دیگری از *نهایة الأرب* «زید خسرو» ذکر شده است.^۴ جزء نخست این عبارت در چهارچوب اصل پهلوی فاقد معنا می‌باشد. اما در عین حال یادآور واژه‌ای است که در کتاب دینوری برای نام شهر ذکر شده: «زیر خسرو».^۵ در مقایسه با نام‌های دیگر زیر خسرو نقطه‌ای است که در آن کوشش‌ها برای ترجمان یک عبارت پهلوی به یک عبارت فارسی دری، جای خود را به کوشش برای

۱. مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۶. ۲. *نهایة الأرب فی اخبار الفرس و العرب*، ص ۲۲۵.

۳. *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، ص ۱۸.

۴. *نهایة الأرب*، همانجا، یادداشت ۱. ۵. ابو حنیفه دینوری، ص ۹۷.

تبدیل آن به یک واژه مرکب داده است. اینجاست که جایگاه واژه «زیب خسرو» در شاهنامه حکیم توس روشن می‌گردد.

واژه‌های فردوسی و دینوری، متفاوت با عبارت‌های دیگر منابع درباره نام این شهر، از آن رو حائز اهمیت هستند که هر دو کوشیده‌اند ترجمانی توأم با ساده‌سازی عبارت اصلی و نام رسمی شهر ارائه دهند. برای تحقق چنین هدفی ابتدا باید عبارت اصلی را خلاصه می‌کردند چرا که نام اصلی شهر دشوار و طولانی بود و به ویژه در کار سرایش شاهنامه نامناسب می‌نمود. در هر دو واژه لفظ آنتیوک یا اندیو را که در مقایسه با «خسرو» اهمیت کمتری داشت، حذف نموده‌اند تا عبارت ساده شود. فردوسی با انتخاب «زیب» در مقایسه با «زبر» واژه‌ای ساخته که بسیار زیباست و از لحاظ وزن شعر و آهنگ نیز ظنی مناسب دارد و در عین حال از این لحاظ که زیب (یک هجایی) نسبت به «زبر» (دو هجایی) به مفهوم «وه» یا «ویه» در پهلوی^۱ نزدیک‌تر است، آشکار می‌شود که فردوسی در این کار دقت بیشتری ورزیده است.

جزء آغازین در نام «وه - آنتیوک - خسرو» همان است که امروزه در صفت‌های بهتر و بهترین ماندگار و پرکاربرد است. تبدیل حرف «و» در واژه‌های پهلوی ساسانی به حرف «ب» در واژه‌های فارسی دری نمونه‌های متعددی دارد، مانند بزرگ که در اصل وزرگ بوده است.^۲ صورت دیگر این لفظ در دستور زبان فارسی که جزء «آوا-واژه‌ها» (اصوات) طبقه‌بندی می‌شود و هنوز در زبان فارسی رواج دارد؛ «وه» (رسمی و نوشتاری) و «به» (بیشتر به صورت مزدوج در محاوره) که در مواجهه با «زیبایی» یا «امر مطلوب» (خوبی) به کار می‌روند. به این ترتیب آشکار است که «زیب» در مقایسه با «زبر» به مفهوم «وه» یا «ویه» در اصل پهلوی نزدیک‌تر است. این امر دقت و سلیقه فردوسی را در واژه‌سازی برمی‌نماید.

۱. مکنزی، د. ن. ص ۱۵۶: weh: به، خوب / wehah: خوبی.

۲. ملک الشعرا بهار، ج ۱، ص ۲۱۹؛ نمونه‌های دیگر وات: باد/ وس: بس / ویه- ویی: به- بیی.

اقدامی در تضاد با برده‌داری

منابع گوناگون از علاقه انوشیروان به تاریخ سخن گفته‌اند.^۱ اینکه انوشیروان به ساختن شهری برای سکونت انبوه اسیران دست برگشود، تقریباً جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که در این کار از تاریخ و زندگینامه نیایش «شاپور یکم» الهام گرفته بود. شاپور نیز ابتدا به تسخیر شهر مشهور انطاکیه کامیاب گردید، سپس شهری به نام «وه- آنتیوک- شاپور» ساخت و اسیران پرشمار رومی را در آن جای داد.^۲ نویسندگان غربی معترف هستند که اقدام شاپور یکم در ساخت شهر یاد شده کوششی بوده است تا «اسیران را یکپارچه کنند و زندگی را برای آنان دور از وطن آسانتر سازند. در عمل نیز هیچ خبری از بگو مگو و برخورد بین سکنه ایرانی و کسانی که تازه سکنی یافته بودند، در دست نیست.»^۳

مانند این اقدام را در تاریخ روم نمی‌توان سراغ گرفت. سیصد سال پس از شاپور یکم همانند این اقدام را انوشیروان با ساخت شهر «وه- آنتیوک- خسرو» انجام داد و چه بسا برای اینکه از نیای خود در نیکنمایی و آوازه‌کردار نیک سبقت جوید، نه تنها قید اسارت را از ساکنان شهر برداشت، بلکه به آنها آزادی کامل اعطا نمود و حتی برای ایشان امکانات رفاهی گوناگون ایجاد کرد.^۴

باید توجه داشت که یکپارچه‌سازی اسیران و آسانتر کردن زندگی برای آنان دقیقاً ضد نظام برده‌داری روم بوده است. تاریخ هیچ‌گاه به یاد ندارد که رومی‌ها چنین کاری کرده باشند. هرگاه آنها اسیرانی از ملل همسایه خود می‌گرفتند، بلافاصله چرخ‌های نظام حریصانه برده‌داری به حرکت درمی‌آمد و به فروش و «توزیع» نیروی کار بردگان

۱. برای نمونه نک. جاحظ، عمرو. ص ۱۰۹.

۲. حمزه اصفهانی نام این شهر را «وه از اندیو شاپور» نوشته است (حمزه اصفهانی. ص ۴۶) این شهر بعدها «جندی شاپور» نامیده شد (نک. مارکوارت، یوزف. ص ۶۴).

۳. کریستین سن. ص ۲۷۸.

۴. انگلبرت- دیگناس. ص ۲۱۰.

در سرتاسر جامعه می‌پرداخت. تنها یکی از وجوه مشهور به زشتی و شقاوت آن، جنگ‌های گلاادیاتوری در حضور خیل تماشاگران مشتاق (!) بود. نگاه سودجویانه همراه با یک نابخردی تمار عیار، انسانیت را به طرزی باورنکردنی به سخره گرفته بود. کار به جایی رسید که برای تربیت گلاادیاتور و تهییج بیشتر در نمایش کشت و کشتار مدارس مخصوص تأسیس کردند!! مسلماً خادم و مخدوم در همهٔ جوامع کهن وجود داشته اما نظام برده‌داری روم ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که در آن سقوط ارزش‌های اخلاقی به اوج خود رسیده بود.

از سوی دیگر موارد متعددی را از دورهٔ ساسانی می‌توان سراغ گرفت که اسیران رومی مورد رأفت قرار گرفته‌اند. اما دو شهری که شاپور و انوشیروان برای سکونت اسیران رومی ساختند، دو شاهد عظیم در تضاد با نظام برده‌داری روم هستند که در آنها «نیروی انسانی و سوسه‌انگیز هزاران نفر» خودنمایی می‌کند و مانند شواهد تاریخی کوچک نیست که افراد معدودی در آن درگیر باشند. اینها بزرگترین گواه بر عدم تمایل ایرانیان به اقتباس رسم برده‌گیری و برده‌داری از رومیان به شمار می‌روند. ایرانیان نه تنها و سوسه نشدند این عدهٔ عظیم را به بردگی بگیرند، بلکه همچنانکه در بالا به نقل از نویسندگان غربی اشاره شد، نسبت به ایجاد امکانات رفاهی برای آنان کوشیدند. «کریستن سن» نیز بر اساس گزارش پروکوپوس در این باره چنین اظهار نظر نموده است: «کسری در آنجا چندین حمام و یک میدان اسب دوانی بنا نمود و به سکنهٔ آن امتیازات و عنایات مخصوص مبذول داشت، از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی عطا نمود. اهالی این شهر مستقیماً تحت نظر شاه قرار گرفتند.»^۱ دربارهٔ رفاه اهالی منابع مختلف از توصیهٔ اکید انوشیروان به شهردار زیب خسرو گزارش داده‌اند. حتی خود این مطلب که شاه شهرداری را که برای این شهر منصوب کرد، از میان مسیحیان ایرانی برگزیده بود اقدامی از روی تساهل مذهبی و رعایت حال اسیران بوده است. طبری در

این باره نوشته: «یکی از نصارای اهواز را که «براز»^۱ نام داشت به کارشان گماشت و بر اهل حرفه شهر ریاست داد و این از روی رأفت با اسیران بود.»^۲ در شاهنامه نیز بازتابی مشابه با گزارش طبری و دیگر منابع وجود دارد که در آن تأکید انوشیروان نسبت به رعایت حال اهالی زیب خسرو کاملاً مشهود است.^۳

کفشگر قالینبوسی

منابع متعددی از نقشه برداری انطاکیه به دست ایرانیان سخن گفته‌اند.^۴ طبق گزارش‌های تاریخی، این نقشه به آن اندازه دقیق بود که اسیران انطاکیه چون به شهر نوساز وارد شدند، توانستند شبیه‌خانه‌های خود را پیدا کنند و هر کس به خانه‌ای رفت که همانند خانه‌اش در انطاکیه بود.^۵ اما درباره طیف اسیرانی که در زیب خسرو منزل داده شدند، شاهنامه نظری کاملاً متفاوت با همه منابع دیگر دارد. شاهنامه نیز ساخت زیب خسرو را بر طبق نقشه انطاکیه می‌داند، اما برخلاف این منابع تأکید بر این ندارد که تنها اسیران انطاکیه در آن آرام و قرار یافتند. به نظر می‌رسد چیزی که باعث این موضع‌گیری شاهنامه شده و تضاد آن را با دیگر منابع تاریخی به حد اکثر رسانده،

شهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. دینوری نام این شهردار را «یزدفنا» نوشته است. (ابوحنیفه دینوری، ص ۹۸) و نهایتاً لارب نام این شخص را «برزقباده» آورده (نهایتاً لارب، ص ۳۲۵) شاید این تناقض‌ها فردوسی را از ذکر نامی برای شهردار زیب خسرو منصرف نموده است.
۲. طبری، محمدج. ۲، ص ۷۰۱.

- | | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| ۳. یکی مرد ترساگزین کرد شاه | بدو داد فرمان و گنج و کلاه (۶۹۳) |
| بدو گفت کین زیب خسرو تراست! | غریبان و این خانه نو تراست! (۶۹۴) |
| بسان درختی برومند باش! | پدر باش و گاهی چو فرزند باش! (۶۹۵) |
| به بخشش بسیاری و زفتی مکن! | بر اندازه باید ز هر در سخن! (۶۹۶) |

۴. برای نمونه نک. مسکویه رازی، ابوعلی، ص ۱۶۴.

۵. برای نمونه نک. ثعالی، ص ۶۱۲-۶۱۳.

موضوع اعتراض «کفشگر قالینوسی» است. این کفشگر جزء کسانی دانسته شده که در زیب خسرو سکونت یافتند، اما چون خانه‌اش در قالینوس درخت توتی داشت و خانه‌اش در زیب خسرو بی‌دار و درخت بود، به انوشیروان شکایت کرد و به فرمان شاه پیرامون خانه‌اش درختانی چند کاشته شد.^۱

از سوی دیگر بنا به تصریح خود شاهنامه، انوشیروان مردم قالینوس را عفو کرده بود و هیچ اسارتی در آن شهر رخ نداد.^۲ در این صورت این کفشگر قالینوسی در میان اسیران رومی چه می‌کرده است؟! در نهایتاً لارب نیز این ماجرا مذکور است با این تفاوت که کفشگر را اهل انطاکیه می‌داند.^۳ برای فردوسی نیز آسانترین کار بود که به راحتی کفشگر را اهل انطاکیه به شمار آورد، اما امانت و وفاداری او به منابعش مثال زدنی است.^۴

به نظر می‌رسد کفشگر قالینوسی برای منبع شاهنامه یا حتی برای خود فردوسی نیز یک نقطه ابهام بوده است. از این رو شاهنامه تا آنجا که به تأسیس زیب خسرو هم نقشه با انطاکیه می‌پردازد، با دیگر منابع هم سخن می‌باشد اما ناگهان از آنها فاصله می‌گیرد و در حالی که منابع دیگر تنها از اسیران انطاکیه سخن گفته‌اند، می‌گوید «اسیران کزان شهرها بسته بود» را به زیب خسرو نهادند:

- | | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| ۱. بیامد یکی پر سخن کفشگر | چنین گفت کای شاه بیدانگر (۶۸۹) |
| به قالینوس اندرون بخان من | یکی تود بد پیش بالان من (۶۹۰) |
| ازین زیب خسرو مرا سود نیست | که بر پیش درگاه من تود نیست (۶۹۱) |
| بفرمود تا بسر در شوربخت | بکشند شاداب چندی درخت (۶۹۲) |
| ۲. بر آن رومیان بر ببخشد شاه | گنهار شد رسته با بی‌گناه (۶۵۸) |

۳. «فانطلق کل رجل منهم الی مثل داره بانطاکیه، لایغادر منها شیئاً، الا رجل اسکاف کان علی باب داره بانطاکیه شجره فرصاد...» (نهایه‌الارب، ص ۳۲۵).

۴. درباره امانت فردوسی نک. صفا، ذبیح‌الله، ص ۲۰۳.

اسیران کزان شهرها بسته بود به بند گران دست و پا بسته بود (۶۸۳)
 بفرمود تا بسند برداشتند بدان شهر نو خوار^۱ بگذاشتند (۶۸۴)

بدینسان چه توضیحی برای این ابهام^۲ می‌تواند وجود داشته باشد؟ در قسمت نخست این مقاله فرضیه‌ای مطرح شد که در طی آن تناظر و تطابق قابل قبولی میان رویدادهایی که پروکوپوس دربارهٔ حوادث شهر پرونی آورده و رویدادهایی که در شاهنامه زیر نام قالینیوس جای گرفته‌اند، وجود دارد.^۳ جالب است که دربارهٔ کفشگر قالینیوسی نیز مطلبی مؤید فرضیهٔ فوق در کتاب پروکوپوس وجود دارد. همهٔ اهالی پرونی همراه با پادگان شهر در محاصرهٔ نیروهای ایرانی بودند و در حالی که بر اثر آغاز زد و خورد خونین، بی‌آبی و تلفات سنگین، امیدی به فرجام خود نداشتند ناگهان خیر موافقت انوشیروان را با میانجیگری مگاس (اسقف شهرشان) و عفو همگانی دریافت کردند. احتمالاً عدهٔ زیادی مجذوب این اقدام خسرو انوشیروان شده بودند چرا که پروکوپوس در یک گزارش استثنایی عنوان نموده که در پی این اقدام، اکثریت^۴ سربازان پادگان شهر به سپاه ایران پیوستند و حتی بعد از جنگ به ایران رفتند^۵ این

۱. در نسخه‌هایی از شاهنامه «شاده» آمده است. (فردوسی، ص ۱۴۰، یادداشت ۳).

۲. این ابهام برای بنداری نیز خودنمایی می‌کرد، اما او ترجیح داد از آن چشم‌پوشی نماید و احتمالاً نه تنها به صرف این دلیل که چون واژهٔ زیب خسرو را در منابع دیگر ندیده بود آن را از ترجمهٔ خود حذف نمود، بلکه از ترجمهٔ کل ماجرای کفشگر قالینیوسی نیز صرف‌نظر کرد. سپس در پایان این قسمت از ترجمهٔ شاهنامه خارج شده به نقل از منابع تاریخی شرحی دربارهٔ رومیه و سکونت اسیران انطاکیه آورده است.

(بنداری، فتح بن علی، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹). ۳. غفوری، فرزین، ص ۱۶۸-۱۷۱.

۴. در ترجمهٔ فارسی، این مطلب به خوبی ترجمه نشده است و در اصل کتاب واژهٔ «اکثریت» (majority) وجود دارد (Procopius, Book II, vii, 37).

۵. پروکوپوس، ص ۱۴۱. «لیو» و «گریت رکی» ضمن اذعان به اهمیت این گزارش آن را نشانهٔ ضعف روحیه، ناشی از تعویق دستمزد سربازان (مورد اشارهٔ پروکوپوس) دانسته‌اند. اما این دو پژوهشگر غربی با این ←

مطلب می‌تواند تأیید بسیار قابل قبولی برای حضور کفشگر فالینیوسی در زیب خسرو باشد. بدینسان هنگامی که عده قابل توجهی از بروئی به ایران آمدند، پیوستن این کفشگر و عده‌ای پیشه‌ور مانند او که ورشکستگی مناطق جنگی را پیش‌بینی می‌کردند و رونق آینده کار خویش را در همراهی با طرف پیروز جنگ می‌دیدند، نه تنها امر بعیدی نیست بلکه از لحاظ منطق تاریخی امری کاملاً محتمل است.^۱

→ تحلیل خود، گزارش پروکوپوس را مبنی بر مقاومت چند روزه و سرسختانه همین سربازان که تنها با کمبود آب و میانجیگری مگاس پایان یافت، به هیچ انگاشته‌اند؛

Greatrex, G. and Lieu, S.N.C.: Part II, 363-630 AD., p. 104.

۱. بدینسان باید موضوع «کفشگر فالینیوسی» به موارد پیش‌گفته درباره فالینیوس (نک. غفوری، فرزین، ص ۱۶۸-۱۷۱) افزوده شود. از سوی دیگر افزون بر عدم بازتاب و درج واژه «اکثریت»، در این قسمت یک کاستی دیگر نیز در ترجمه کتاب پروکوپوس وجود دارد؛ در اصل کتاب، واژه مهم «ارگ» (acropolis) به چشم می‌خورد (Ibid, vii. II. 37) که در ترجمه فارسی از قلم افتاده است. واژه آکروپل یونانی که در معماری ایرانی همان «ارگ» یا «کهندژ» خوانده می‌شود، معمولاً آدمی را به یاد مرکز سیاسی شهر می‌اندازد اما واقعیت این است که ارگ همیشه درست در میانه شهر قرار نداشت، برای نمونه ارگ شهر «پنکث» (ناحیه‌ای در چاق و فرارود) کاملاً در خارج از این شهر قرار داشت (اصطخری، ابواسحق، ص ۳۵۷). به این ترتیب برای آکروپل بروئی سه حالت متصور است: اگر درست در میانه شهر قرار داشته در این صورت باید فرضیه و علت دیگری را غیر از آنچه پیشتر برای مسئله خروج شبانه نیروهای ایرانی مطرح شد (غفوری، فرزین، ص ۱۶۹) جستجو کرد. اما اگر در حاشیه یا حومه شهر قرار داشته، فرضیه مذکور هنوز می‌تواند یک گزینه مطرح به شمار آید. با توجه به تغییر و جابجایی بافت شهری در تاریخ حیات یک شهر، تنها در صورت وجود داده‌های باستان‌شناسی می‌توان برای این مسئله پاسخ نهایی عرضه کرد... از سوی دیگر وجود کهندژ (آکروپل) می‌تواند در تثبیت فرضیه کلی (تطابق گزارش شاهنامه درباره فالینیوس با گزارش پروکوپوس درباره بروئی) نقش مهمی داشته باشد چرا که سه بیت در شاهنامه حکیم نوس، درست در آغاز گزارش فالینیوس وجود دارد که آشکارا توصیف دقیقی از مفهوم «آکروپل» هستند؛ ←

مذاکره صلح؛ مهراس یا مگاس

در پی گزارش سرآسیمه فرفوربوس^۱ از وضع وخیم رومیان در جنگ^۲، قیصر در عزم خود نسبت به ادامه نبرد با ایران تردید می‌کند. سپس بزرگان دربار بیزانس را به مشورت فرا می‌خواند و با نگرانی تمام به رایزنی‌های فشرده‌ای دست می‌زند.^۳ یکی از روحانیان دربارش به او می‌گوید که سپاهیان قیصر نمی‌توانند با سپاه کسری هم‌وردی کنند و تصمیم به ادامه جنگ، به هیچ وجه خردمندانه نیست: بدو گفت موبد^۴ که این رای نیست که با رزم کسری ترا پای نیست (۷۰۳)

→ دزی بود با لشکر و بوق و کوس کجا خواندندیش قالینبوس (۶۳۵)
سرباره برتر ز بز عقاب یکی کنده بی گردش اندر پر آب (۶۳۶)
یکی شارستان گردش اندر فراخ پر ایوان و میدان و بالیز و کاخ (۶۳۷)
بدینسان موضوع «ارگ» نیز همانند «کفشگر قالینبوس» به موارد پیشگفته درباره قالینبوس (همان، ص ۱۶۸-۱۷۱) افزوده می‌شود و این مطلب صحت و دقت بیشتری به فرضیه کلی نگارنده درباره قالینبوس می‌بخشد.

۱. احتمال زیادی وجود دارد که این شخص همان «بوزس» در کتاب پروکوپئوس باشد (نگ. غفوری، فرزین، ص ۱۵۲-۱۵۵ و ص ۱۶۷-۱۶۸).

۲. پس آگاهی آمد ز فرفوربوس بگفت آنج آمد به قالینبوس (۶۹۸)
به قیصر چنین گفت کآمد سپاه جهاندار کسری و پیلان و گاه (۶۹۹)
سپاهت چندانک درسا و کوه همی گردد از گرد اسپان ستوه (۷۰۰)

در کتاب پروکوپئوس از چگونگی آگاهی ژوستینین (قیصر روم) از تحولات جنگ و نیز متقاعد شدنش به تقاضای صلح به هر قیمتی، مطلبی به چشم نمی‌خورد.

۳. بیچید قیصر زگفتار خویش بزرگان فرزانه را خواند پیش (۷۰۱)
زنوشین روان شد دلش پر مهراس همی رای زد روز و شب در سه پاس (۷۰۲)

۴. در دو نسخه از شاهنامه این بیت به دو صورت زیر آمده:

بدو گفت بطریق کین رای نیست.../ بدو گفت اسقف که این رای نیست... (فردوسی، ابوالقاسم، ص ۱۴۱، ←

قیصر با شنیدن این هشدار گویی کسی است که از خواب گران برخیزد یا منتظر چنین زمزمه‌ای از میان اطرافیان خود باشد تا دنباله آن را بگیرد. از این رو در صدد برمی آید که با اعزام سفیران، صلح را از کسری درخواست نماید؛ شاهنامه اشاره می‌کند که هیتی ۶۰ نفره مرکب از فیلسوفان رومی و روحانیان مسیحی برای سفارت نزد شاه ایران برگزیده شد.^۱ پذیرندگی انوشیروان و احترامی که او برای فیلسوفان قائل بود، امری است که در تاریخ مکرر آمده و حتی زمانی هفت نفر از بزرگترین فلاسفه وقت یونان بر اثر تعصب و پیگرد مسیحیان و تعطیل مدرسه خود به ایران و دربار انوشیروان پناهنده شدند.^۲

در حالی که شاهنامه گروه سفیران را ۶۰ نفر ذکر کرده است (بیت ۷۰۸). پروکوپئوس نیز دوبار از گروه سفیران - البته بدون ذکر شمار افراد آن یا پیشوایی در رأس گروه - یاد کرده است.^۳ اما از سوی دیگر شاهنامه از فردی به نام «مهاس» نیز به عنوان پیشوای این گروه نام برده است:

چو مهاس دانسنده‌شان پیشرو گوی در خرد پیر و در سال نو (۷۱۰)
همانگونه که اشاره شد، در اینجا نیز گزارش پروکوپئوس مانند عدم ذکر چگونگی آگاهی قیصر از اوضاع جبهه‌ها و متقاعد شدنش به درخواست صلح به هر قیمتی، دچار خلأ می‌باشد و او از هیچ فردی که در رأس نمایندگان رومی باشد و جریان مذاکره را

→ یادداشت ۲۲.

۱. چو بشنید قیصر دلش خیره گشت ز نوشین روان رای او تیره گشت (۷۰۶)

۲. گرین کرد از آن فیلسوفان روم سخن‌گوی با دانش و پاک بوم (۷۰۷)

۳. به جای آمد از موبدان شست مرد زدوده روان و خسرود را زگسرد (۷۰۸)

در یکی از نسخه‌های شاهنامه به جای «موبدان» در بیت ۷۰۸ «بخردان» آمده است (فردوسی، ابوالقاسم، ص ۱۴۲، یادداشت ۹).

2. Agathias: book II, pp. 30-31.

۳. پروکوپئوس، ص ۱۵۰ و ۱۵۲.

هدایت نماید، نام نبرده است. جستجوی نگارنده در شخصیت‌های کتاب پروکوپوس تنها یک فرد را «هم‌نقش» با مهراس یافت که به نام و منش، شباهتی بسیار به او دارد: «مگاس»^۱ اسقف شهر بروئی.

در اینجا دو نکته مهم وجود دارد: نخست شباهتی است که در تلفظ این دو واژه دیده می‌شود. از یک سو تقریباً هم‌جای آغازین هر دو نام یکسان است و نسبت به یکدیگر «هم‌آغازی» (aliteration)^۲ دارند. از سوی دیگر دو حرف پایانی در هر دو نام یکسان است و به اصطلاح دو واژه «مقفی» هستند. به این ترتیب نسبت به یکدیگر حالتی نزدیک به «جناس» به وجود آورده‌اند. نکته دوم «پشتیبانی شواهد تاریخی» از تطابق مگاس و مهراس است. ورود مگاس به ماجرای این جنگ به سبب مأموریتی بود که اهالی انطاکیه پس از شنیدن خبر آغاز جنگ به او دادند تا با خسرو انوشیروان وارد مذاکره شود.^۳ شواهد متعددی هست که نشان می‌دهند میان شخصیت مهراس و مگاس تشابه بسیاری وجود دارد:

۱. همانگونه که در شاهنامه، مهراس با احترام و ستایش بسیار از سوی انوشیروان پیشواز می‌شود^۴ مگاس در مأموریت‌های صلح‌جویانه‌اش در کتاب پروکوپوس هر زمان، حتی در گیرودار جنگ، می‌توانسته شخصاً به حضور خسرو انوشیروان بار یابد و

1. Megas.

۲. این اصطلاح آنگاه اطلاق می‌شود که دو واژه در یکی از دو واج آغازین (مصوت یا صامت) از همسانی برخوردار باشند. در اینجا مهراس و مگاس از هر دو مؤلفه در هم‌جای نخست خود برخوردارند (هر دو با حرف میم و کسره آغاز می‌شوند). برای جزئیات بیشتر درباره هم‌آغازی واژه‌ها نک.

Steinberg, S. H.: vol. 1, p.11; Cuddon, J.A.: pp. 25-29.

۳. پروکوپوس. ص ۱۳۶.

دلش گشت خزم چو باغ بهار (۷۲۴)

نبرده کسی کو خرد پیروم (۷۲۷)

تو سنگی تری زان سرافراز بوم (۷۲۸)

۴. چو بشنید ازو این سخن شهریار

...بدو گفت کای مرد روشن خرد

اگر ز زگرده همه خاک روم

انوشیروان سخنانش را کاملاً پذیرا و شنوا بود. به طوری که مگاس توانست به چند توافق و دو موفقیت مهم در مذاکره خود با کسری دست یابد.

۲) مگاس شخصی فعال در کار میانجیگری بود و درگیرودار جنگ پیایی در حال رفت و آمد میان قرارگاه‌های متحرک و در حال پیشروی سپاه ایران از یک سو و شهرهای برونی و انطاکیه از سوی دیگر بود. در نخستین موفقیت مهمی که به دست آورد، درخواست او بخشایش همه مردم سرزمین‌های شرقی روم بود و حتی خسرو انوشیروان پذیرفت در ازای پرداخت غرامت، جنگ را کاملاً متوقف سازد و نیروهای ایرانی را به خاک ایران زمین بازگرداند.^۱ اما این توافق را بزرگان و اهالی انطاکیه نابخردانه به هیچ انگاشتند و کوشش‌های نماینده‌ای را که خود گسیل داشته بودند، به باد دادند.^۲ موفقیت مهم دیگری که مگاس در مذاکره با انوشیروان به دست آورد، جلب موافقت شاهنشاه برای توقف جنگ در برونی و بخشایش همگانی در آن شهر بود که این بار برخلاف توافق پیشین، به تحقق پیوست.^۳ بدینسان در حالی که تنها میانجیگری او از سوی انوشیروان در کشاکش این جنگ به رسمیت شناخته شده بود و به موفقیت‌های مهمی نیز نایل گردید، به هیچ وجه دور از واقعیت نیست که قیصر عضویت او را در گروه نمایندگان روم ضروری تشخیص داده باشد یا حتی به بیان شیوای شاهنامه به پیشوایی این گروه منصوب نموده باشد.

۳) هدف و دیدگاهی که مگاس در این جنگ دنبال می‌کرد، این بود که به هر شکل ممکن با پرداخت نقدینه از جنگ و خونریزی جلوگیری کند و به ویژه امنیت شهرها را تأمین نماید. این سیاستی بود که امپراتور و بزرگان روم به شدت با آن مخالف بودند چرا که در عدم توانایی یک دولت معظم و ابر قدرت باستان در ادای وظیفه تأمین امنیت

۱. پروکوپیوس. ص ۱۳۷.

۲. انطاکیه یک بار دیگر فرصت یافت که در موقع محاصره این توافق را احیا کند. اما باز بر اثر سبک‌سری این فرصت نیز از دست رفت. پروکوپیوس این بار «بزرگان و اهالی انطاکیه» را به سبب این اعمال سرزنش نموده

۳. پروکوپیوس. ص ۱۴۱.

است (پروکوپیوس. ص ۱۴۲).

اتباعش، بالاترین درجه خواری محسوب می‌شد. در نتیجه بزرگان روم که در انطاکیه حضور داشتند و در رأس آنها «ژولیان»، منشی مخصوص امپراتور، به شدت با این توافق مگاس با انوشیروان به مخالفت برخاستند.^۱ اما نهایتاً چیزی که مگاس در آغاز جنگ، دوراندیشانه پیگیری می‌کرد، در پایان پس از خوردن سر سیاستمداران روم به سنگ، همراه با مبالغی به مراتب سنگین‌تر و سالانه که روم متعهد به پرداخت آن گردید، تحقق یافت.^۲ طبری در این باره به درستی نوشته که قیصر شهرهای روم را که به دست سپاه ایران گشوده شده بود، با مبالغی هنگفت «خریداری» کرد!^۳ این مطلب کاملاً درست است و پروکوپيوس نیز در این باره اصطلاح «خرید شهرها» را در کتاب خود به کار برده است.^۴

در شاهنامه بازتابی از اعتقاد مگاس در سخن مهراس نیز به چشم می‌خورد. هر دو تن به پیشگیری از جنگ و خونریزی با پرداخت نقدینه معتقد بودند و سرانجام مهراس موفق می‌شود انوشیروان را به پذیرش پیشنهاد صلح متقاعد نماید.^۵

(۴) نکته دیگر تأیید شاهنامه از سوی دیگر منابع درباره «گروهی بودن» سفارت روم در پایان این جنگ است. پروکوپيوس در دو جا از کتابش از گروه سفیران یاد کرده بدون اینکه از اعضای آن یا شخصی در رأس گروه نام ببرد.^۶ پیشتر اشاره شد که شاهنامه شمار سفیران را در بیت ۷۰۸ شصت نفر ذکر کرده است. طبری نیز تلویحاً از نمایندگان روم (نه یک نماینده) سخن به میان آورده؛ او می‌گوید در پایان جنگ، مهر بزرگان روم در پای تعهدنامه قیصر درباره مفاد پیمان صلح و مبالغ سالانه‌ای که روم باید به ایران

۱. پروکوپيوس، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. طبری، محمد، ج ۲، ص ۷۰۱.

۴. پروکوپيوس، ص ۱۳۹.

۵. همه سودمندی ز مسردم بود

چن او گم شود مردمی گم بود (۷۲۱)

گر این رستخیز از پی خواسته‌ست

که آرم و دانش بدو کاسته‌ست (۷۲۲)

بسیاردم اکنون همه گنج روم

که روشن‌روان بهتر از گنج و بوم (۷۲۳)

۶. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۲.

می پرداخت وجود داشته است.^۱ پروکوپئوس در این باره نوشته که ابتدا نمایندگان رومی پیمان را امضا کردند و سپس قیصر نامه‌ای در تأیید آن فرستاد و اجرای مفاد آن را متعهد شد.^۲

(۵) طبق گزارش شاهنامه «مهراش» همراه خود افزون بر غرامت‌هایی که قیصر فرستاده بود، برای تضمین تداوم صلح و پرداخت‌های سالانه روم به ایران، گروگان‌هایی بلندپایه نیز تسلیم ایران می‌نماید:

فرستاده با باژ و ساوگران گروگان ز خویشان و گند آوران (۷۱۳)

این مطلب موضوعی مهم است چرا که پروکوپئوس نیز آن را به هیئت نمایندگان روم نسبت داده است؛ «پس از این گفتگوها عاقبت قرار بر این شد که خسرو پنجاه سنتناری^۳ طلای نقد و سالی هم پنج سنتناری به طور همیشگی از رومیان بگیرد... و پس از گرفتن گروگان معتبر از [میان گروه] سفیران، با تمامی لشکر خود به ایران باز گردد.»^۴ موارد فوق مهمترین شواهد تاریخی‌ای می‌باشند که نشان‌دهنده شباهت شخصیت میانجیگرانه مهراش و مگاس هستند.

با توجه به شباهت آشکار لفظی میان این دو نام و پشتیبانی شواهد تاریخی از تطابق این دو شخصیت، بسیار محتمل است که واژه مهراش دگرگونی یافته‌ی واژه مگاس باشد. در میان ملت‌ها این امر، پدیده‌ای رایج بوده و هست که نام‌ها و وامواژه‌های بیگانه، هنگام ورود از یک زبان به زبان دیگر دچار دگرگونی‌های آوایی شوند.

شیروی بهرام

هنگامی که قرارداد متارکه جنگ میان نمایندگان ایران و روم بسته شد، انوشیروان

۲. طبری، محمد. ص ۱۶۱.

۱. طبری، محمد. ج ۲، ص ۷۰۱.

۳. سنتناریا (Centenaria) یا سنتناریوم (Centenarium) معادل ۱۰۰ پوند (Procopius, I XXii, pp 2-4) اگر

هر پوند را معادل ۲۵۴ گرم یا تقریباً نیم کیلوگرم در نظر بگیریم میزان غرامت، دو و نیم تن طلا نقد و سالی ۲۵۰

۴. همان، ص ۱۵۲.

کیلوگرم طلا محاسبه می‌شود.

مذتبی در شام اقامت کرد.^۱ به گزارش پروکوپیوس، کسری به شهر سلوکیه^۲ وارد شد و بدون آسیب رساندن به آن شهر به کرانه دریا رفت و در آب‌های مدیترانه به شنا و آبتنی پرداخت.^۳ سپس از آنجا که ایرانیان پیشتر و بیشتر از دیگر ملّت‌ها شیدای اسب و سوارکاری بودند، در شهر «آپامی»، خسرو انوشیروان ابراز تمایل کرد که مسابقه گردونه‌رانی را به رسم رومیان بنگرد. پس در حالی که همه مردم شهر در میدان اصلی گرد آمده بودند، رقابت گردونه‌ها ترتیب یافت و انوشیروان به همراه ۲۰۰ تن از سران سپاه ایران به تماشای آن نشستند.^۴

پس از این رویدادها، انوشیروان برای بازگشت به ایران زمین آماده گشت. اما طبق گزارش شاهنامه پیش از حرکت، سپهد شیروی بهرام را فرمود تا در شام بماند و غرامت معین در پیمان صلح را در مهلت مقرر از دولت روم بستاند و پس از انجام این مأموریت به ایران بازگردد.^۵ دینوری همین مأموریت را به «شروین دستبای» نسبت داده است.^۶ نولدکه احتمال داده که این فرد همان شیروی بهرام باشد.^۷ درنهایت‌الارب نام این شخصیت «شروین دشتی» درج گردیده است.^۸ به هر حال این شخص یکی از جنگاوران و فرماندهان بزرگ ایرانی در عهد ساسانی بود که خاطره پهلوانی‌های او حتی به قلمروی افسانه‌ها نیز راه یافت.^۹

شروین شاه‌نامه‌نویس و مطالعات فرنگی

۱. جهاندار بیدار لشکر برانید (مجموع علوم انسانی و مطالعات فرنگی) به شام آمد و روزگاری بماند (۷۳۱)

۲. معودی و گردیزی. سلوکیه (معهودی، ج ۱، ص ۲۵۹؛ گردیزی، ص ۸۵).

۳. پروکوپیوس، ص ۱۵۲. ۴. پروکوپیوس، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۵. از آن سرز چون رفتن آمدش رای به شیروی بهرام بسپرد جای (۷۳۴)

بدوگفت کین بساز قیصر بنخواه مکن هیچ سنی به روز و به ماه (۷۳۵)

بسوسید شیروی روی زمین همی خواند بر شهریار آفرین (۷۳۶)

۶. ابو حنیفه دینوری، ص ۹۸. ۷. نولدکه، ص ۲۶۵.

۸. «رجلا من مرازبته یسمی شروین وکان من اهل دشتی» (نهایت‌الارب، ص ۳۲۵).

۹. در این باره نک. تفضلی، احمد، ص ۲۷۴-۲۷۶.

در اینجا درباره شیروی بهرام دو نکته مهم وجود دارد: نخست اینکه از شاهنامه، مقام او را در سازمان سپاه ایران به عنوان سپهبد ارشد و شخص دوم پس از انوشیروان در فرماندهی جنگ باز می‌شناسیم.^۱ دوم اینکه مسلماً همراه این فرمانده ارشد یگان‌هایی از سپاه ایران در خاک روم باقی مانده بودند. پروکوپوس درباره مأموریت شیروی بهرام کاملاً سکوت نموده است. او هرگاه پای مسائل خفت بار برای روم در میان است، کوشیده دست کم از برخی از آنها بگذرد یا کم‌رنگشان نماید. اما منطق تاریخی حکم می‌کند که بپذیریم بدون اهرم فشار و ضمانت اجرا برای هر پیمانی، تخلیه بی‌قید و شرط مناطق تصرف شده از دولتی که همواره نسبت به ایران سیاستی تهاجمی اتخاذ نموده بود، کاری ناشیانه و حماقت محض به شمار می‌رفت. بنابراین باید گزارش شاهنامه را در این باره کاملاً جدی گرفت.

از این پس روند رویدادها در شاهنامه، راستایی کاملاً متفاوت با گزارش پروکوپوس پیدا می‌کند. طبق گزارش شاهنامه، سپاه ایران از شام به سوی اردن حرکت می‌کند. اما ناگهان کسری سخت بیمار می‌شود که پیامد آن شایعه مرگ شاه و کوشش پسرش «نوشزاد» برای به دست گرفتن تاج و تخت ایران است. ولی این اقدام به شورش بزرگ می‌انجامد... نولدکه و پیگولوسکایا بر این باورند که سپاه ایران هیچ‌گاه به اردن یا حتی حمص (آنگونه که دینوری نوشته)^۲ نرفت^۳ و شورش نوشزاد نیز نه در سال ۵۴۰ م (پیامد نبرد انطاکیه) بلکه طبق گزارش پروکوپوس در سال ۵۵۱ م و در گوردان جنگ‌های لازیکارخ داده و گزارش‌های فردوسی و دینوری اشتباه است.^۴ اما دلایل محکمی در دست است که گزارش شاهنامه در این باره نیز سربلند بیرون خواهد آمد. به یاری خداوند امیدوارم بررسی این رویداد مفصل که خود مجال و مقاله‌ای

۱. در این باره نک. غفوری ص ۱۶۴ - ۱۶۵ ۲. ابو حنیفه دینوری. ص ۹۸.

۳. نولدکه. ص ۵۰۲

۴. پیگولوسکایا. ص ۴۴۳. گزارش پروکوپوس را در این قسمت از کتابش ببینید که هنوز ترجمه نشده و نام

نوشزاد را «آناسوزادوس» (Anasozadus) آورده است: Procopius, book VIII, X. pp. 8-22.

جداگانه می‌طلبید به زودی به معرض مطالعه خوانندگان گرامی پیشکش گردد.

کتابشناسی

- ابن بلخی. فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ابن قتیبه دینوری. بی‌محمد عبدالله بن مسلم. المعروف. بیروت. دارالکتب العلمیه. الطبعة الاولى، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود. اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ یکم، ۱۳۷۳.
- بنداری، فتح بن علی. الشاهنامه، [تصحیح] عبدالوهاب عزام، مطبعة دارالکتب المصریة بالقاهرة، الطبعة الاولى، دو جلد در یک مجلد، ۱۹۴۲.
- پروکوپیوس. جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۷.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، به تصحیح رضا انزایی نژاد و یحیی کلاتری، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- ثعالبی. غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به تصحیح زوننبرگ، طهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳.
- جاحظ، عمرو بن بحر. التاج فی اخلاق الملوک، دارالفکر، دارالبحار، بیروت، ۱۹۵۵/۱۳۷۵.
- حمزه اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم،

۱۳۶۷.

- صفا، ذبیح الله. حماسه سرایی در ایران، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی)، چاپ اول، ۱۳۸۶، دفتر هفتم.
- غفوری، فرزین. ارزش شاهنامه در گزارش نبرد انطاکیه، نامه انجمن، فصلنامه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۸۶.
- کریستن سن، آرتور امانوئل. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحق بن ضحاک بن محمود. زین‌الخبار (تاریخ گردیزی)، به تصحیح عبدالحق حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ یکم، ۱۳۶۳.
- مارکوارت، یوزف. ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، چاپ یکم، ۱۳۷۳.
- مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.
- مسکویه رازی، ابوعلی. تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- مشکور، محمدجواد. تاریخ سیاسی ساسانیان (بخش دوم)، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- مکنزی، د. ن. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

- ملک الشعرا بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۳۷.
- نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- نه‌ایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- وینتر، انگلبرت و دیگناس، بناته. روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی، ترجمه کیکاروس جهان‌داری، تهران، فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- Agathias. *The Histories* (trans). Frendo, Berlin, 1973.
- Cuddon, J.A. *Dictionary of literary terms and literary theory*, Blackwell, third ed., 1991.
- Greatex, G. and Liue, S.N.C. *The Roman Eastern Frontier And The Persian Wars*, part II 363-630 AD., London, Routledge, first pub., 2002.
- Mango, Marila M. *Antioch in The Oxford Dictionary of Byzantium*; kazhdan, Alexander (ed.), Oxford University Press, 1991.
- Procopius. *History of The Wars*, Dewing, H.B. (trans.), Harvard University Press, 1954.
- Steinberg, S.H. *Cassells Encyclopedia of literature*, cassell, London, first pub., 1953.